

معمربلایه

۳ ژوئیه ۲۰۰۹



خیاط تو کوزه افتاد!

انتخابات ۲۲ خردادماه سالجاری برای حکومت اسلامی هزینه بالایی داشت، با این وجود نمی‌باید در تحلیل ابعاد آن دچار توهم و سرگشستگی شد. طی این نمایشات که برخلاف تبلیغات وسیع، بیشتر سیاسی و محفلی بود تا «مردمی»، در درجه نخست حاکمیت به دو قسمت شده. فروپاشی شاخه «خطامامی‌ها» و قرار گرفتن آن‌ها در طیف مخالف‌نمایان، مسلماً به نفع رژیم در تمامیت‌اش نخواهد بود؛ نوعی انشعاب است که نهایت امر طیف سیاسی حکومت اسلامی را باریک‌تر کرده، و نخستین نتیجه منفی آن فلج شدن باز هم بیشتر تشکیلات و سیستم اداری خواهد بود، که به اوج‌گیری نارضایتی‌ها منجر می‌شود. این شکاف که بیشتر می‌باید یک «فروپاشی» تلقی شود، هم جناح «ظاهراً» قدرتمند دولتی را به شدت تضعیف کرده، و هم برخلاف آنچه برخی اصلاح‌طلبان می‌پندارند، آینده سیاسی جناح خاتمی و موسوی را به طور کلی از بین برده. البته در این میان مواضع دولت‌ها و قدرت‌های خارجی را نیز نمی‌باید فراموش کرد.

ولی نخست مسئله را در داخل کشور بررسی می‌کنیم. برخلاف تجربه دوم خرداد، و یا حوادث ۱۸ تیرماه که در دوره هیاهوی اصلاح‌طلبی سیدمحمد خاتمی به وقوع پیوست، بحران برخاسته از ۲۲ خردادماه سالجاری دو طیف از طبقه حاکم را صریحاً در برابر یکدیگر قرار داد. و برخلاف تجربیات گذشته، حکمیت و ریش‌سپیدی در میانه این میدان منتفی به نظر می‌رسد، چرا که جناح اصلاح‌طلب به صراحت می‌داند در صورت کنار آمدن دوباره با اصولگرایان صحنه را بکلی از دست خواهد داد؛ در صورت چنین سازشی امکان بازگشت دوباره به میدان سیاسی برای اصلاح‌طلبان دیگر وجود ندارد، مگر آنکه کاملاً از حاکمیت خارج شوند. در نتیجه، این اصل از طرف اینان پذیرفته شده که یا در همین مقطع صحنه را می‌بریم و یا به طور کلی باید کنار کشید. به همین دلیل بود که عکس‌العمل محافل اصلاح‌طلب در برابر آنچه «تقلب‌های» انتخاباتی عنوان می‌شد بسیار شدید بود.

از طرف دیگر، طی دو سال آینده تمامی جناح‌های سیاسی که قدرت را در حکومت اسلامی در چنگ خود گرفته‌اند می‌باید پای به میدان انتخابات مجلس نیز بگذارند. اگر اصلاح‌طلبان در میانه میدان فعلی حرفی برای گفتن نداشته باشند، مشکل می‌توان حضور اینان را در مجلس و در تقابل با احمدی‌نژاد متصور شد. می‌دانیم که «انتخابات» مجلس نیز به سبک و سیاق «انتخابات» ریاست جمهوری صورت می‌گیرد؛ نام‌هایی از صندوق‌ها بیرون خواهد آمد که پیشتر محافل بر آن‌ها مهر تأیید گذاشته‌اند. اگر محافل اصلاح‌طلب در بوتۀ آزمایش «انتخابات» ریاست جمهوری به این صراحت شکست می‌خورند، «انتخابات» مجلس دیگر جای خود دارد. پس اصلاح‌طلبان با خروج از میدان مبارزه برای به دست آوردن سکان قوه مجریه، نهایت امر قوه مقننه را نیز از دست خواهند داد. و چند اصلاح‌طلبی که هنوز در مجلس باقی مانده‌اند و یا در آینده به این مکان راه خواهند یافت، تحت تأثیر فضای حاکم بر کشور فقط یک راه در پیش می‌گیرند: سکوت و همکاری و همراهی با دولت!

چنین شکافی اگر ادامه یابد - و به استنباط ما ادامه خواهد یافت - حکومت را از حمایت محافل اصلاح‌طلب بکلی محروم می‌کند، و در میان اعضاء و شبکه‌های اصلاح‌طلبی این تمایل کاملاً طبیعی ایجاد خواهد شد که جهت حفظ موجودیت

خود در صحنه سیاسی، به صورت مستقیم و یا تلویحی به تزه‌های مخالفان رژیم نزدیک شوند. این همان خط قرمزی است که امثال محمد خاتمی از دیرباز سعی در رعایت آن داشتند؛ با این وجود پر واضح است که روند تحولات در ویراست اخیر جز آن است که امثال خاتمی می‌جویند. امروز دولت سعی دارد با پیش کشیدن «اعترافات» تلویزیونی مهره‌های اصلاح‌طلب را به طور کلی «مضحکه» کند! البته «اعترافات تلویزیونی» خوراکی است زهرآلود که پیشتر بسیاری از همین اصلاح‌طلبان در مقام «سراسپیز» آن را برای مجاهدین خلق، فدائیان و دیگر جریان‌های سیاسی می‌پختند. و دیدیم که این افتضاحات را چه خوب به خورد خلق الله دادند. ولی در صورت تحمیل این روند بر اصلاح‌طلبان از سوی دولت احمدی‌نژاد، راه بازگشت اصلاح‌طلبی به بطن حاکمیت بکلی مسدود خواهد شد، و برای نخستین بار در تاریخچه ننگین فاشیسم اسلامی حاکمیت در تضاد با گستره وسیعی از محافل روحانی، روحانی‌نما و «دین‌باور» قرار می‌گیرد.

در چنین آرایشی، روحانیون از یک سو ظاهراً در قدرت‌اند، و از سوی دیگر ارتباط حکومت با بدنه جامعه روحانیت شیعه اثنی‌عشری از میان رفته. خلاصه بگوئیم، از ۲۲ خردادماه سالجاری تضادی بنیادین بر مسیر حرکت حکومت اسلامی سایه افکنده. تضادی که در آن حکومت و روحانیتی که از قدرت سیاسی کنار گذاشته شده‌اند هر کدام تعریف ویژه خود را از «اسلام» ارائه می‌دهند! در بطن این جوسازی نوین، فضائی شبیه به دوران کودتای میرپنج بر کشور حاکم خواهد شد! نتیجه گسترش این روند، حداقل به باور و تمایل برخی سیاست‌های استعماری، تکرار همان بازی سیاسی گذشته است: اسلام دولتی در تقابل با اسلام مردمی و انقلابی!

البته برخی معتقدند که این تقابل به دلیل تضاد حکومت اسلامی با تشکیلات «دین‌خو» و «دین‌جو» از قبیل مجاهدین خلق، نهضت آزادی، فرقان و ... از نخستین روزهای کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ بر کشور سایه انداخته و به هیچ عنوان پدیده نوینی نیست! با این وجود ما شکاف فعلی را تا آنجا که به سرنوشت جامعه روحانیت شیعی مربوط می‌شود،

بسیار سرنوشت‌ساز تلقی می‌کنیم. اینکه در آغاز غائله ۲۲ بهمن، جامعه روحانیون شیعی مسلک با تشکیلات مختلفی که خود را ملهم از تفکر «شیعی» معرفی می‌کردند برخوردی داشته یک مسئله است، اینکه قشر روحانی به عنوان میراث‌دار نوعی «تفکر مذهبی» امروز در صحنه سیاست کشور تبدیل به آلت فعل جهت پیشبرد یک نظام تبلیغاتی شود، به استنباط ما مسئله‌ای است کاملاً متفاوت. در این میدان، دیگر طرز تلقی از یک سیاست و نظریه‌پردازی مطرح نیست؛ مسئله بروز شکاف در بطن ساختار و نظامی است که به صورت تاریخی خود را میراث‌دار «تفکر شیعی» معرفی می‌کند؛ ساختار و نظامی که امروز بکلی از هم فروپاشیده.

این همان زهری است که هیاهوی «انتخابات» ۲۲ خرداد سالجاری در کام حکومت اسلامی ریخت و بر اساس آن روحانیت شیعه به طور کلی رهبری جریان‌های سیاسی کشور را، چه در بطن دولت و چه در عمق تحركات مخالفان از دست داد. روحانیت امروز جسد متعفن‌تری است که یا می‌باید در درگاه یک دولت «متقلب» و «ضدمردمی» پناه گیرد، و یا پای به بحث‌ها و مجالست‌ها و فضائی بگذارد که در بطن آن موضع «الهی‌اش» به طور کلی به زیر سؤال رفته! فضائی که مخالفان حکومت اسلامی در حال شکل دادن به آن هستند.

پرواضح است که چنین روحانیتی دیگر نمی‌تواند همچون دوره پهلوی‌ها باز هم در پس پرده حمایت‌های بین‌المللی پناه گیرد و از گزند حوادث نیز ایمن بماند. و اینجاست که مسئله سیاست خارجی، تا آنجا که به سرنوشت قشر روحانی در کشور ایران مربوط می‌شود حائز اهمیت خواهد بود. این روحانیت که پس از خیمه‌شب‌بازی‌های ۲۲ خرداد دیگر در دولت قدرتی ندارد، اگر در میان مردم نیز جایگاه خود را بکلی از دست بدهد، دیگر از حیض‌انتفاع ساقط خواهد شد؛ قدرت‌های بین‌المللی نیز آن را رها خواهند کرد. و به همین دلیل است که هنوز برخی سیاست‌های غربی سعی تمام دارند تا از طریق نظام‌های «خبرسازی» خود روحانیت شیعه را به طرق مختلف بار دیگر به عنوان مهره‌ای

سرنوشت‌ساز به بحث‌های سیاسی و اجتماعی معاصر کشور وارد کنند؛ هدف این سیستم‌های رسانه‌ای در واقع بهره‌برداری از آخرین نفس‌های قشری است که دیگر می‌رود تا صحنه سیاست کشور را برای همیشه ترک گوید.

می‌دانیم که باراک اوباما، ریاست‌جمهور ایالات متحد بزودی به مسکو خواهد رفت. در بسیاری از خبرگزاری‌ها هدف نهائی از این دیدار «فیصله دادن» به مسئله ایران عنوان شده! با این وجود به استنباط ما قسمت مهمی از مسائل ایران پیش از این‌ها حل شده است، و دولت ایالات متحد، پس از مذاکرات خود در مسکو چند مسئله مورد اختلاف در باره ایران را که تبدیل به گره‌ای کور در روابط جهانی شده، از میان برخواهد داشت. در رأس این مسائل می‌باید از عقب‌نشینی کامل واشنگتن در مورد تجهیز حکومت جمکران به بمب اتم و تبدیل آن به عامل تهدید مسکو سخن به میان آورد. می‌دانیم که البرادعی، در مقام یکی از مهم‌ترین مهره‌های غرب طی ریاست خود بر «آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای» از جمله کسانی بود که نماینده محافل جنگ‌طلب به شمار می‌رفتند، و از مشوقان اصلی اتمی شدن جمکران! دیروز با برکناری وی از این مقام پروژه تسلیح حکومت اسلامی به بمب‌اتم نیز عملاً مختومه شده.

در مرحله بعدی، موضوع مذاکرات در مورد ایران مسلماً به بررسی مشکلاتی معطوف خواهد شد که «انتخابات» اخیر در حکومت اسلامی برای دولت آمریکا ایجاد کرده. می‌دانیم که حامی اصلی حکومت اسلامی واشنگتن است، و رخدادهایی از قبیل این به اصطلاح «انتخابات» که حکومت اسلامی را متزلزل کند، مستقیماً به معنای تزلزل در مواضع ایالات متحد تلقی خواهد شد. آمریکا اینک دو راه در برابر خود دارد. یا از حکومت اسلامی به شیوه‌ای که به قدرت رسیده، یعنی در ساختار «خامنه‌ای - احمدی‌نژاد» حمایت می‌کند، و یا عملاً دست این حکومت

را از قدرت در ایران کوتاه خواهد کرد. با این وجود، اگر واشنگتن همچون سه دهه گذشته از حکومت اسلامی حمایت کند، این حمایت در شرایط فعلی دیگر نمی‌تواند به صورت «زیرجلکی» انجام پذیرد.

مذاکرات مستقیم، همکاری‌های تجاری، اقتصادی و حتی «فرهنگی» - اگر حکومت اسلامی بتواند پدیده‌ای به نام فرهنگ را اصولاً تعریف کند - در روند ارتباطات نزدیک واشنگتن و تهران می‌باید گنجانده شود. این بر عهده واشنگتن خواهد بود که چنین روابط «حسنه‌ای» را با موجوداتی از قبیل احمدی‌نژاد و خامنه‌ای در سطح جهانی «توجیه» نماید. به همین دلیل است که کشورهای اتحادیه اروپا با فراخواندن همزمان سفرای حکومت اسلامی به وزارت امور خارجه به اصطلاح «اعتراض» خود را از دستگیری و محاکمات فرضی کارمندان سفارت انگلیس در تهران «اعلام» کرده‌اند.

ولی پرواضح است که این ژست سیاسی بیشتر به معنای اعلام حمایت از «انزوای» سیاسی ایران، یعنی تحکیم پروژه «خامنه‌ای - احمدی‌نژاد» می‌باید تلقی شود. دولت‌های اتحادیه رسماً مواضع مسکو را مورد تهدید قرار داده‌اند، و با این عمل به واشنگتن نشان می‌دهند که در صورت پای گذاشتن در پروژه قدیمی «حمایت زیرجلکی» از حکومت اسلامی، اتحادیه اروپا در کنار واشنگتن باقی خواهد ماند! البته «تهدیدات» توخالی خطیب نماز جمعه امروز تهران را نیز نمی‌باید فراموش کرد. ایشان در سخنرانی خود اعلام داشته‌اند که کارمندان ایرانی سفارت انگلیس حتماً محاکمه خواهند شد! این نیز به همراه فراخواندن سفرای ایران در کشورهای اروپائی ندائی است در مسیر تحکیم روابط زیرجلکی با آمریکا.

با وجود تمامی شواهدی که در این مسیر می‌بینیم، به استنباط ما بحران اقتصادی و مالی‌ای که جهان را فراگرفته، بحرانی که فقط نمائی است از تقسیم دوباره کارت‌های کلیدی و استراتژیک، به دولت فعلی در ایالات متحد اجازه نمی‌دهد که پای در مسیر امثال ریگان و بوش و کلینتن بگذارد. اوپاما هم در داخل تحت فشار است، و هم در سطح بین‌المللی ناگزیر از نوعی «اتحاد» با روسیه. حزب دمکرات که معمولاً تکیه بر دیپلماسی اروپائی داشت، امروز در مواضع سنتی خود در برابر اروپای «متحد» بالاجبار تجدیدنظر خواهد کرد. و در صورت تجدیدنظر ایالات متحد در مواضع سنتی حزب دمکرات، می‌باید شاهد بروز تحولات سیاسی عمیق‌تری در کشور ایران باشیم.